

ژ. دوشسن گیومن*
ترجمه مهدی سمسار

از میان همه فرزندان آسیا زرتشت نخستین کسی بود که غرب او را پذیرفت بخش آخر*

این نخستین عبارت کتابی است که اخیراً پروفیسور جواد حدیدی زیر عنوان از سعدی تا آراگون در تهران منتشر کرده است. اصل جمله، ترجمه ای است از نوشته آندره روسودر

* J. Duchesne-Guillemin

+ آنچه در زیرنویس این صفحه و صفحه بعد آمده دنباله بخش اول این مقاله است، که پس از سطر سوم صفحه ۱۱۰ شماره پیش ایران شناسی (سال ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۳۸۲) قرار می گیرد:

برای اتمام کلام، یکی از خصوصیات، و از مهمترین نوع آن را که عالم شناسی آمپدوکل است مطالعه کنیم، به گمان آمپدوکل، عالم هستی (کائنات)، به تواتر با عشق و نفرت به حرکت در می آید. عشق است که بخشهای مختلف آن را در یک کره بی نقص گرد می آورد و فرمانبر نفرت که این کره را از هم متلاشی می کند. و در این مورد است که با اعتماد کامل از یک منشأ ایرانی سخن می رانند. این نظریات (دکترین ها) از چه طریق به آگاهی فیلسوف سیمیلی (آمپدوکل) رسیده است؟ محتمل است که سیستم او، که در آن کره پارمنیدس - پارمنیدس) و ایده جفتهای متقابل با یکدیگر در می آمیزند، این ایده اخیر را از سنت فیثاغورسی به ارث برده باشد، که این مطلب نیز به آن معنا نیست که از ایران گرفته نشده باشد.

آمپدوکل، ایده جفتهای متقابل را به دو صورت به کار برده است. از یک سو، به پیروی از هراکلیت، هماهنگی اضداد را پذیرفته و با قبول آن توانسته است اختلاط عناصر را توضیح دهد؛ و از سوی دیگر، با جدا کردن دو بخش از این مجموعه به عنوان دو بخش جدا از هم و مختلف - چنان که در ایران نیز روح نجات بخش و روح بدکار (یا چنان که از قرن چهارم ارسطو در گفتار خود از اهورا - مزدا و انگره مثنیو بحث می کند) - جدا از هم اند، جهان را به تناوب زیر فرمان این دو بخش که یکی عشق و دیگری نفرت است قرار می دهد. به همان صورت که بودیسم نیز می گوید «ارمزد می دانست که از این ۹۰۰۰ سال، ۳۰۰۰ سال مطابق خواست و اراده او سپری خواهد داشت، ۳۰۰۰ سال در مخلوطی از اراده او و خواست اهریمن خواهد گذاشت و سرانجام در پایان ۳۰۰۰ سال باقی مانده، اهریمن به ناتوانی خواهد رسید.» ←

مجموعه مقالات او که به سال ۱۹۵۱ در پاریس چاپ شده و در آن نویسنده متذکر شده است که از میان همه فرزندان آسیا زرتشت نخستین کسی است که غرب او را به فرزندی پذیرفته است. اما آنچه پروفیسور حدیدی به ما نمی گوید این است که آندره روسو، خود این کلام را از کتابی برگرفته است که سه سال پیش از تاریخ مذکور منتشر شده و من آن را خوب می شناسم، چون خودم نویسنده آنم!

(چند سال پیش همین عبارت را در مقدمه درسی که در کلاس شاگرد سابقم پی یر لوکوک (P. Lecoq) در سوربن ایراد کردم و ترجمه آن در شماره ۱/۹ «ایران شناسی» آمده است، بیان کردم). و ادامه دادم که: از آن جا که نه صدای بودا و نه کنفوسیوس در طول سالهای دراز به اروپا نرسیده بود، زرتشت به اسم یونانی شده اش Zoroastre به تنهایی نماینده حکمت و خرد آسیای باستان شد، به ویژه که در پی نوعی اختلاط و آشفتگی فزاینده، میراث تاریخی بین النهرینی یعنی اخترشماری (astrologie) و جادوگری را نیز به بخشی از کرامات این ساحر ادعایی (زرتشت) نسبت دادند.

جایگاه زرتشت در اصل و منشأ آنچه که هنوز هم برای ما اهمیت دارد، از آن جمله در ادیان چند خدایی و مسیحیت، چنان است که هرگونه پژوهش پیرامون اصل و ریشه این ادیان به این چهره بزرگ منتهی می شود و ناگزیر در هر تحقیقی از او سخن به میان می آید.

می دانیم که پژوهش تاریخی پیرامون مسیحیت تحت چه شرایطی در سده هفدهم آغاز شد و در قرنهای بعد، برکنار از حاکمیت روحانیت کلیسا و غالباً علیه اقتدار او ادامه یافت؛ بنابراین عجیب نیست اگر زرتشت در قرن هجدهم، قرن «روشنگری» به منزله نوعی موسای

→ بالاتر از آن، با توجه به حمله ای که ضرورتاً از بیرون می تازد و کره کامل عشق را فرا می گیرد، می توان به اسطوره ای اندیشید که پلوتارک در نوشته موجز خویش درباره مغان گزارش می دهد: «و ارمزد، که باز هم بیست و چهار خدای دیگر ساخته بود، همه را در یک تخم گذاشت، لیکن خدایانی که به تعداد مساوی از اهریمن زاده شده بودند، تخم را سوراخ کردند و همه را از تخم بیرون راندند و به همین دلیل است که چیزهای بد با چیزهای نیک مخلوط شده اند.» در پایان می توان به اتفاق م. ل. وست هلنیست به این نتیجه رسید که همین غیرعادی و خارج از معمول خیالپردازی شرقی است که یونانیان را از محدودیتهای آن چیزی که فقط خود به چشمان خویش می دیده اند آزاد ساخته و ادارشان کرده است تا محاسبه را نه بر مبنای تسلیهای پی در پی بشری بلکه بر پایه هزاره ها بگذارند؛ به بی نهایتی فراتر از آسمان قابل رؤیت فکر کنند و بیندیشند که انسانهای نیک و بد بعد از مرگ سرنوشتهای متفاوت دارند؛ که روح نیک به روشنیهای فلکی صعود خواهد کرد؛ که خداوند همان خردی است؛ که براساس آن دنیای مادی می تواند به آسانی به آتش، آب، هوا، خاک و فلز تجزیه و تحلیل شود؛ اما که یک دنیای هستی نیز فراتر از احساسها و در بیرون از زمان وجود دارد؛ و چنین بودند هدا یای مغان.

«مشرک» معرفی شود که ویژگی او بازیافتن انحصار «وحی» از دست موسای تاریخی باشد.

قصد «مجادله» در صف اول علائقی قرار داشت که نویسندگان «دایرة المعارف» از سفر اکتشافی آنکتیل دوپرون (Anquetil-Duperron) که در جست و جوی اوستا کتاب مقدس آیین زرتشت از فرانسه به هند رفته بود، در نظر داشتند. آنکتیل که دلبسته آباء کلیسایی اش بود، حاضر نمی شد تا آب اوستا را به چرخ آسیاب ضد روحانیت مسیحی بریزد. درگیری و سرسختی او در مجادلات، بدون شک سهمی به سزا در داوریهای نادرست از نوع قضاوت ولتر درباره «یاوه های نفرت آوری که به زرتشت منتسب می کنند» داشت.

سپری شدن یک قرن ضرورت داشت تا سرانجام از اسم زرتشت به مثابه بیرق یک خطابه ضد مسیحی بهره برداری شود. نویسنده «چنین گفت زرتشت» (Also sprach Zoroaster) در جایی می نویسد: «از من نپرسیده اند لیکن ضرورت داشت پرسند که اسم زاراتوسترا در دهان من، دهان اولین مخالف دین و اخلاق گرای، چه معنایی دارد: زیرا آنچه از این ایرانی، چیزی معجزه آسا می سازد درست چیزی ست برخلاف سنت دینی، به دلیل آن که زرتشت اولین فردی بود که آموزش داد آنچه دنیا را به حرکت در می آورد نبرد میان نیک و بد است».

خوب، اگر کسی این پرسش را با نیچه (Nietzsche) در میان نگذاشت، و تصور استهزاء آمیز او درباره زرتشت ناشناخته ماند و نا بود شد به این جهت بود که توده مردم تقریباً هیچ چیز درباره زرتشت حقیقی نمی دانست و بنابراین نمی توانست تفاوت او را با آنچه نویسنده آلمانی گفته بود، دریابد. نیچه می دانست که بر اساس ایمان زرتشتیان می باید بعد از زرتشت در پایان هر هزاره، یک «نجات بخش» ظهور کند. نیچه خود را یکی از [این نجات بخشان] می پنداشت و می خواست خویش را یک «زرتشت جدید» - البته یکسره متفاوت با آن زرتشت دیگر - نشان دهد و از طریق محکوم کردن انحطاط تمدنی که لیبرالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی مسیحی به فساد و تباهی اش برده اند، به این هدف برسد و به یک زاراتوسترای جدید و یک پیامبر ابرمرد (Surhomme) تبدیل شود.

از زرتشت حقیقی چه می دانیم؟ گاتاها یا سرودها، کهنترین بخش اوستا به او منسوب اند. این اشعار در زبانی قابل مقایسه با قدیمی ترین سرودهای هند به نظم درآمده اند، و این دوزبان چنان به هم شباهت دارند که فقط آشنایی با زبان سانسکریت،

زبان هند بود که به اورژن برونوف فرانسوی در یک قرن و نیم پیش امکان داد تا ترجمه زبان شناسانه اوستا را بنیان بگذارد. گاتاها و سرودهای ودایی از جهت محتوا و سبک نیز با هم مقایسه شده اند. اما تفاوتی هست، مثلاً در برابر ۱۷ سرود گاتاها، ۱۰۱۷ سرود ودایی وجود دارد. در این سرودهای ودایی، اوراد و نیایشهایی می یابیم که به خدایان متعدد خطاب شده اند و بیش از همه به ایندرا، خدای رعد و جنگ، به آتش که جنبه تشخیص یافته، به سوما نوشابه مقدس، که یک کتاب کامل از مجموعه ده جلدی به آن اختصاص دارد، و هم مکالمات و قطعات نمایش گونه مجموعه معماها و غیره... این اشعار برحسب سنت به صدها مؤلف متفاوت که گاه در متن از ایشان نام برده شده تعلق دارد. لیکن هیچ یک از این اسامی هرگز برای ما چیزی که بیش از یک اسم نبوده اند و هیچ گاه شخصیتی خاص را با یک هدف، یک پیام و یا شور و شیفستگی برای ما معلوم نمی کنند.

حالا به گاتاها بنگریم: زرتشت یکسره از سنتها و محتوای شعر کهن برید ولی اوزان، شکل ظاهری، مقیاسها و تصویرهایی به کار می برد همانند وسایل و ابزار کار سراینندگان ودایی. مثلاً نیایشهایی که خطاب به خداوند به زبان می راند صورت استعاره ای دارند که همانها را در ودا نیز باز می یابیم: خطاب به پروردگاری می گوید «من برگردونه شما اسبهای زیبای نمازها یم را خواهم بست».

و مثل سراینندگان هندی نیز گاه سرودهای خود را با درخواست پاداش که به رهبر روحانی و برگزار کننده نیایش تعلق می گیرد (زئوتر در سانسکریت هوترا. *Zaotar. SK. Hotar*) پایان می دهد.

اما شباهتها در همین جا پایان می یابند زیرا زرتشت می داند که او یک نمازگزار حرفه ای از قماش دیگران نیست. او آگاه است که پیوندی شخصی میان او و خدایی که خود را پیامبر او حس می کند وجود دارد در حالی که خلاف آن در مورد سرودهای ودایی دیده می شود و در آنها هیچ شخصیت شناخته شده ای وجود ندارد. در گاتاها - اگر بیطرفانه بنگریم - نمی توانیم یک انسان زنده را با تاریخ و سرگذشتش در پشت آن سرودها بازنیابیم.

می بایست جامعه ای را که زرتشت در آن می زیسته است، در نظر مجسم کرد: جایی مثلاً در افغانستان، سرزمینی ابتدایی و روستایی که در آن مردمان منحصراً با گله داری روزگار می گذرانند اما ساکن و «یکجانشین» اند، و این جامعه دشمنانی دارد جنگجو، «چادر نشین» و بیابانگرد، که تصرف و دست اندازی به احشام دیگران را با سلیقه خود موافق می بینند. زرتشت طرف گله داران را گرفته است برضد کسانی که گاورا

قربانی می کنند؛ بر ضد رئیسان و بر ضد رهبران دینی آنها که این ماجرا، لااقل یک بار وضعیتی بحرانی را برانگیخته است که در یک جای گاتاها به خصوص بازتابی پرشور دارد و در آن زرتشت فریاد بر می آورد:

«به کدام سرزمین باید روی کرد؟ به کجا باید گریخت، به کجا باید رفت؟ مرا از خانواده ام، قبیله ام دور می کنند

«نه روستا، نه رئیسان بد گوهر سرزمین با من سر همراهی ندارند»:

«پروردگارا، چگونه می توانم نظر مساعد و کمک تو را به خود معطوف دارم؟

«آه ای خردمند، می دانم که چرا ناتوانم:

«زیرا که گله ای معدود دارم و مردان اندک»

در تنهایی خود را ناتوان می داند و در جست و جوی یک پشتیبان است، این نکته ای است که گوش اوروان در یک مکالمه شورانگیز بر زبان می راند:

«و آن گاه گوش اوروان به ناله درآمد: پس آیا من که در طلب راهنمایی نیرومندم

باید به سخن مردی ناتوان بسنده کنم؟

«آیا آن کس که او را با دستهای یاری دهد، هرگز وجود خواهد داشت؟

و این پشتیبان یافته می شود: سرود ۴۶ و ۱۴ را بخوانیم (این ایزد داناست که سخن می گوید)

«ای زرتشت! چه کسی برای بزرگداشت آیین، چون دوست متحدی در کنار داری؟

«کی گشتاسب (پادشاه) برای شرکت در این آزمایش سرنوشت ساز آمادگی دارد؟

پس سخن پیامبر شنوده شد. با آن که در پشت خود یاران متحد و وفادار دارد، لیکن همه چیز چنان که باید رو به راه نیست. حادثه ای کوچک چنان که در هات ۵۱ بند ۱۲ اشاره شده:

«زرتشت (مورد توجه گشتاسب فرمانروا) هنگامی که در زمستان سرد

«با ارا به خود از پلی گذر می کرد و چارپایانش از شدت سرما می لرزیدند

«حکمران محل او را پناه نداد و او رنجیده خاطر شد.

حادثه ای که به دلیل همین نابهنجاری اش اصالتی انکارناپذیر دارد.

زرتشت صلح طلب است لیکن صلح باور نیست. با کسانی که با پیامبر به ضدیت

برمی خیزند باید جنگید و در صورت ضرورت: (ساز دوم سثنی تیشا *sâzdûm*

snaithisâ): با سلاح تنبیه شان کنید.

غالباً زرتشت بر ایمان خود تأکید دارد

«ای خدای دانا تورا نخستین و آخرین (پدر اندیشه نیک) شناخته ام
 «هنگامی که با چشم دل تورا به مثابه آفریننده نظام راستین دریافتم
 «ای خدای دانا، از طریق اندیشه بود که تورا چون اولین و آخرین (پدر پندار نیک) شناختم

و سپس یک فصل تمام ایزد دانا را رهایی بخش اعلام می کند:

«ای ایزد دانا، با این روح نجات بخش

«تو با آتش خود (نماد خرد) و پارسایی و نظام هستی (آشا)، میان دو گروه (درست

اندیشان و هواداران دروغ) داوری خواهی کرد.

لیکن زرتشت همیشه چنین قاطع به نظر نمی رسد. ما را به یاد "La Jeune Parque" بزرگترین منظومه پل والری می اندازد که رشته ای از پرسشهاست. با آن که کمی اغراق آمیز است، لیکن می توان گفت که درباره گاتاها نیز همین تعبیر برای پرسشها مصداق دارد. گاتاها نیز ما را در برابر تردیدها و دودلیهای مردی قرار می دهند که شک و ظن، گاه شکنجه اش می دهد. پرسشها را غالباً با شخص خود در میان می گذارد اما گاه پاسخ ایزد دانا را انتظار می کشد. تمامی گاتای ۴۴ را می توان «پرسشهایی از ایزد» عنوان داد {در این جا اشاره کنم که این مبحثی احتمالاتی است زیرا من در دو مورد آن را در هند در آترواودا (دهم ۱ و یازدهم) می یابم}.

اما ما پیش از این هم به چنین نکته ای برخورد می کنیم: اولین شعر این گاتا که در هر بند تکرار می شود چنین است:

«پروردگارا، این است آنچه از تو می پرسم، به من درست پاسخ گوی» که در ادا (Edda) شعر ناحیه شمالی در قرون وسطی مشابهتی دارد که آن را حاصل یک میراث مشترک هند و اروپایی دانسته اند. اما اخیراً شباهتی باز هم دقیق تر در متون آسوری سده هفتم پیش از میلاد کشف شده است^۲ که صورت مسأله را تغییر می دهد، زیرا زبان آسوری زبان هند و اروپایی نیست.

چند عبارت از این گاتاها را بخوانیم:

«پروردگارا، این است آنچه از او می پرسم، به من درست پاسخ گوی:

«در برابر ستایشم از وجودی چون شما

«دانایی چون تو آن را بر دوستی چنان که من هستم آشکار می کند

«و به عنوان نظام راستین، در همان حال که با اندیشه نیک به سوی ما می آید

«یاری دوستانه اش را نصیب ما می سازد»

«چه کسی، در بدو تولد، پدر و سرچشمه نخستین نظام راستین بوده است؟
 «کیست آن کس که از طریق او قرص ماه کامل و گاه هلال می شود؟
 «این است آنچه می خواهم بدانم ای دانا! و دیگر چیزها»
 «کیست آن کس که زمین را در پایین ثابت نگهداشته و آسمان ابرهای انبوه را که
 فرو نمی افتند؟

«کیست آن کس که بادها و ابرها را بر دواسب زیبای نیرومند بسته است؟
 «کیست، ای خردمند، آفریننده اندیشه نیک؟
 «کدام هنرمند روشنایی و تاریکی را ساخته است
 «و کدام یک، خواب و بیداری را؟
 «و چه کس صبح را؟ نیمه روز را و غروب را؟
 «به منظور آن که بر انسان هوشمند تکلیفش را آشکار کند؟
 «کیست آن که احترام به پدر را در روح پسر برانگیخته است؟»
 و زرتشت به سوی آینده روی می کند تا از خود پرسش کند:
 «هنگامی که بهترین زندگی آغاز شود
 «آیا پاداشها به کسانی که سزاوار آنها هستند خواهد رسید؟
 «ای دانا، برای آن که آموزش تو را راهنمای خرد خود سازم
 «و گفتاری را که از اندیشه نیک دریافته ام
 «دریابم که در هستی، چه چیز با نظام راستین هماهنگ است؟
 «چگونه روانم که نیکی را دریافته به خشنودی خواهد رسید؟
 «به چه ترتیب روح من که به نیکی رسیده است.
 «ای خدای دانا، آیا با شما به هدف مطلوبم خواهم رسید؟
 و اینک واپسین شک:

«آیا دئواها (Daevas) آن خدایان پنداری معلمان خوبی بوده اند؟
 جای دیگر زرتشت باز هم پرسش می کند (۹، ۴۸):

«چه وقت خواهم دانست، ای خدای دانا که شما به همراه راستی (آشا)
 «بر هریک از آنها که مرا تهدید می کنند پیروز خواهید شد؟
 و جای دیگر در همین معنا می پرسد:

«که هستند آنها که در برابر نابه کاران خونریز امنیت را تامین خواهند کرد؟
 یک شک اساسی در ۳۱، ۱۷ بیان می شود:

«آیا نیک کردار است که بیشترین سهم از خوشبختی را نصیب خویش خواهد کرد؟
یا بدکار؟

و پرسش بزرگ دیگر:

«در کجا به جای رنج، شادی یافت می شود و در کجا گذشت و انصاف؟

دوبار زرتشت از ایزد دانا نکته مهمی را جستجو می کند: مثلاً ۵۱، ۹:

«ای دانا، چه پاداشی برای دو طرف درستکار و نابه کار منظور می داری؟

«به وسیله آتش فروزان خود که نماد خرد است یا از طریق داوری با عبور از آتش؟

«نشانی از آن به روانها ارائه کن»

زرتشت برای پیروزی در مأموریت خویش آرزومند است تا برای حفظ نظم راستین، توانایی و پایداری به سراغش آیند».

امیدوار است «از گروه‌رهایی بخشان باشد؛ از آنان که درد گرگونی جهان برای رسیدن به خوشبختی و زیبایی، کوشش می کنند

هرچند که اجرای آن رنج فراوان در بر دارد. خواهان آن است که رسالت خود را در میان مردم به بهترین روی انجام دهد ۴۳، ۱۱.

می گوید: «شور و شوق من در اجرای آنچه شما به من گفته اید و از سوی ایزد دانا است

حتی اگر آزار مرا نزد مردمان فراهم سازد (۳۲، ۱۴):

«آن گاه زرتشت زندگی خود را برای نیایش به ایزد دانا پیشکش می کند.

بعد از مرگش، زرتشت در پرتو پرهیزگاری پیروانش، شخصیتی افسانه‌ای می شود که زایش معجزه‌گون او را چون بودا و مسیح به روایتها نقل می کنند؛ و بر این باور می شوند که نطفه اش، که معجزه آسا در دریاچه‌ای محفوظ خواهد ماند. هر هزار سال، باکره‌ای را بارور خواهد کرد که نجات بخشی دیگر به جهان خواهد آورد.

من به این افسانه نخواهم پرداخت. نمی باید که [این اسطوره] وجود تاریخی زرتشت را، مردی که گاتاها، با گوشت و استخوان، او را بر ما آشکار می شود، در معرض شک و تردید قرار گیرد. چنان که کارل فردریش کلدنر ناشر اوستا و مترجم سرودهای ریگ ودا در مقاله اش در «انسیکلوپدی بریتانیکا» چاپ ۱۹۱۱ بسیار خوب نوشته است:

«زرتشتی که در این گاتاها با او برخورد می کنیم به کلی و در همه چیز با زرتشت

افسانه‌ای اوستای نوین غیر گاتایی تفاوت دارد. این زرتشت موجودی ست برعکس شخصیت معجزه‌گون افسانه‌ای؛ مردی ست که سخت بر زمین واقعیت استوار است و تنها

اسلحه و کارافزارش حفظ اعتماد به خدای خویش و به پشتیبانی یاران و هم پیمانان نیرومندش است. موقعیت او گه گاه آسیب پذیر است؛ ناگزیر است با شکل‌های گوناگون ضدیت‌های خارجی، با انعطافها و نرمش‌های هوادارانش و هم با شک و گمان‌های شخص خود در خصوص حقیقت آیین وی و پیروزی نهایی آن مقابله کند؛ گاه امیدواری، گاه فرسودگی، گاه اطمینان، گاه شک و نومی‌دی. یک جا ایمان راسخ به فراز آمدن قریب الوقوع ملکوت آسمان، جای دیگر پناهگاهی در گریز؛ و این همه به روشی مستقیم و سرشار از اصالتی چنان بدیهی و قاطع و از جهت روان شناختی درست و دقیق (آغاز یک جنبش تازه دینی، کودکی یک جامعه ایمانی در آن بازتابی سخت طبیعی دارند) بیان شده اند که به هیچ روی نمی توان تصور کرد که گاتاها به وسیله روحانیتی تنظیم شده باشد که ما می دانیم از هرگونه شم تاریخی عاری بوده و نمی توانسته است آن شرایط روحانی را که زرتشت در پهنه آن می زیسته است، بیافریند.

جیمز مولتون (J. Moulton) که گاتاها را در ۱۹۱۴ در کتابش آورده است بر آن دلیل و سندی می افزاید که از اسامی خاص مذکور در آن استخراج شده است که تمامی آنها دلالت بر واقعیت‌های ملموس و صریح دارند. زرتشت دارنده شتران کهنسال است. پشتیبان او و یشتاسپ صاحب اسبان سنرکش؛ پدرش که بعداً از او نام برده می شود صاحب اسبان خاکستری رنگ؛ مادرش دغدوا شیر ماده گاوان می دوشیده است و جز آن. و به این ترتیب اصلاً معلوم نمی شود به چه دلیل مخترعان یک زرتشت اسطوره ای اسم‌هایی برگزیده اند که همگی یادآور یک جامعه گله دار است و مولتون در اینجا فصلی نیز پیرامون چارپایان بارکشی که در سرما می لرزیده اند افزوده است، و اینها جزئیاتی نیستند که نویسندگان شرح حال قدیسان و اولیاء الله اختراع کرده باشند.

اینک به پیام پردازیم

در نظام چند خدایی هندی تمایلی به تک خدایی ملاحظه می کنیم، به کلام دقیقتر می بینیم که کاهنان و کارگزاران وفادار برخی خدایان می خواهند یکی از آنها را خدای بزرگ و آفریننده کائنات به شمار آورند؛ و چنین بود مورد پراجاپائیتی، برهما و بعد شیوا و ویشنو، خدای دیگری نیز در این دسته از این خدایان به خصوص توجه ما را جلب می کند زیرا در ایران تحول و تکاملی مشابه یافته است و این خدا در هند آسورا (Asura) نام دارد. آسورا در سرود ۳۸ کتاب III ریگ ودا مورد ستایش است که من دو بند آن را در این جا می خوانم: «وقتی بالا رفت همه گرد او آمدند. از پرتو خودش روشن است و گام به پیش می گذارد، در جامعه همه شکوه مندیهایش، این است نام بزرگ گاونر اسورا: در همه»

شکلها نامهای جاودان دارد» و در بند ۵: «گاو نخستین، اولین نسل را پدید آورده است؛ اخلاف او کثیراند. شما؛ دو پادشاه و نواده های آسمانی تان نسلهاست که قدرت خود را همیشه به فرزاندگی به اجرا می گذارید».

همین اسورا از سوی دیگر در سرود ۱۳۲ در کتاب دهم وارونا می شود و با میترا یک جفت تشکیل می دهد. چنان که گلندر می گوید این اسورا آفریننده حقیقی عالم (کائنات) است و یا چنان که در زبان اسطوره بیان می شود، عالم را زاده است.

در ایران، ما این اسورا را در شکل ایرانی اش اهورا خدای مورد پرستش داریوش شاه بزرگ هخامنشی، به منزله بالاترین خدایان باز می یابیم که لقب مزدا (دانا)ی او در سرود ودایی یادآور «روح فرزاندگی» اوست. اما اسم دیگری که وارونا در هند داشته است در ایران ناپدید شده است.

این اعتلای مقام اسورا در هند و در ایران شاید مربوط به زمانی ست که هندیان و ایرانیان هنوز از هم جدا نشده و یک قوم واحد بوده اند که همان قوم آریایی ست (قرنها پیش از زرتشت که تاریخ آن هنوز مشخص نیست - مترجم).

این وضعیت در ایران که پرستنده اهورا مزداست همچنان مداومت می یابد لیکن در هند پایدار نمی ماند زیرا یک سرود ودایی کتاب دهم که کتابی نسبتاً متأخر است، یعنی سرود ۱۸۷ پیروزی خدایان قدیم، دواها را، یعنی آسمانی ها را یادآور می شود که اسمی در واقع بسیار کهن و هند و اروپایی ست زیرا در زبان لاتین این دوا زیر اسم دئوس (Deus)

باز یافته می شود و در این سرود می خوانیم که خدایان ایندرا، ماروت ها (Maruts) و ادی تیاها (Adityas) با اسورا به جنگ پرداختند و با حفظ مقام خدایی راه خود را ادامه دادند و خورشید را باز آوردند. اسم اسورا در هند برهمنایی مترادف با ابلیس شد و جنگ آنها با دواها در تفسیرها پیوسته مورد بحث و تأکید قرار گرفت.

در ایران برتری اهورا دوام یافت. بعد از داریوش که پرستنده اهورا مزدا بود جانشینش خشایارشا (Xerxes) با کیش دئواها (Daévas) (معادل ایرانی دواها) جنگید و اسم دوا در زبان پهلوی دو (dev) و در زبان ایرانی دیو (div) شد که به معنای ابلیس است.

و اما جای زرتشت در این میان کجاست؟

زرتشت ستایش کننده «ایزد دانا»، اهورا - مزداست که اسم دیگر او نزد هندی ها یعنی وارونا به فراموشی سپرده شده است. زرتشت اسم میترا را نیز که با وارونا یک جفت تشکیل می دهد مسکوت می گذارد زیرا اهورا - مزدا باید به تنهایی فرمانروایی کند. تمام خدایان دیگر به دور رانده می شدند لیکن یکسره به فراموشی نمی روند زیرا در تعالیم

زرتشت به موجوداتی برمی خوریم که به نوعی نمایندگان این خدا یانند اما همگی زیر قدرت قاهره و مطلق ایزد دانا قرار دارند که سرچشمه همه آنهاست. این مجموعه وجودها که بعدها آنها را امشاسپندان، «پاکان جاویدان» نامیدند یکی از دو نظرات بزرگ زرتشت است.

و اما یکی از این خدایان رانده شده Vayu (باد) است که خدای مشترک ایران و هند از خدایان آغازین است و با خدای رومی یانوس (janus)، خدای ماه ژانویه، خدای دو چهره، خدای صلح و جنگ مطابقت دارد. و ایونیز دو صورت دارد که یکی نیک است و دیگری بد و به نظر می رسد که مدل زرتشت برای دوروح اولیه یعنی پسران اهورا-مزدا قرار گرفته باشد. مطابق نظریه پیامبر تفاوت میان روح زشتکار و روح نیکوکار از گزینشی پدید می آید که میان نیک و بد انجام می گیرد.

(در واقع دو قطب نیک - بد از پیش نیز جنبه ای هند و ایرانی داشته است. در هند با نظم حقیقی که هم کائناتی و هم آیینی و اخلاقی ست در نقطه متضاد و مخالف با druh قرار دارد که تجسم نادرستی و تبهکاری ست شاید در این جا مقابله به اندازه ضدیتی که در اوستا آن را asâ (اشا) در نقطه مخالف druz قرار می دهد، نباشد لیکن آن قدر شهامت داشته است که بتواند در هند در ضدیت میان دواها و اسوراها وارد شود زیرا در برهمنها (brahmanas) که تفاسیر سرودهای ودایی ست می خوانیم که پراجاپاتی [خدای بزرگ که در پیش نام بردیم] دواها را از مبدأ نظم حقیقی آفرید و اسوراها را از مبدأ خطا و نادرستی).

گزینش دوروان میان نیک و بد به نظر من یک ابتکار اصیل دیگر زرتشت است که چندین بار آن را یادآوری می کند؛ می گوید: «من از دوروان سخن خواهم راند: «روان بد، زشت ترین اعمال را برمی گزیند، لیکن روان نیک، ملبس به استوارترین آسمانها، با نظم راستین یکی می شود. او به روان بد می گوید «نه اندیشه های ما، نه آیینهای ما، نه توان فکری ما، نه گزینشهای ما، نه گفتارهای ما، نه کردارهای ما، نه وجدانهای ما، نه ذاتهای ما با هم در توافق نیستند. روانهای دوقلو از آغاز، طبیعت خود را، بهترین و بدترین، در پندار، گفتار و کردار اعلام داشته اند».

و این باید نمونه رفتار مردمان قرار گیرد: «در میان دو مرد، فرزانه و درستکار، نیک را برمی گزیند نه بد را» و دثواها (خدایان کهن) نیز میان این دو راه به درستی گزینش نکرده اند.

در مبارزه میان روان نیک و روان بد، اهورا - مزدا طبعاً موافق اولی ست. این دوروان در مبارزه با هم از سوی موجودات دیگری که ذات اهورایی دارند یاری می شوند که در برابر

هریک از آنها یک موجود پلید و اهریمنی به ضدیت ایستاده است.

در مطابقت با این ایمان مذهبی یک اعتقاد رستاخیزی و پایان جهانی قرار می گیرد. آنها که گزینش به درستی کرده اند و در اندیشه، گفتار و کردار و از جمله در پرورش گاو و خدمت به جهان به راه نیک رفته اند در آسمان پاداش خواهند یافت؛ دیگران، مجازات خواهند شد. اما در پایان یک نجات بخش، مردان را به حیات باز خواهد گرداند، بد، نابود خواهد شد و ایزد دانای بی شریک بر دنیایی که (به سوی کمال تغییر شکل یافته) حکم خواهد راند.

این است نظام زرتشت: یک ثنویت به شدت خوش بین گرا.

و اما در مورد آداب و رسوم دینی، قربانی کردن گاو در گاتای زرتشت ممنوع شده است همچنان که نوشابه مقدس هئومه (haoma) معادل سوما که درهند بالاخص به خداوند ایندرا هدیه می شود که خدای اسپان کهر (haryacava) است که زرتشت او را نیز نفی و بیرون رانده، اما در ایران (در اوستای نوین زمان ساسانی) کاملاً حضور داشته است و این مطلب را بازمانده لقب او زری اسپ Zaryaspa - چنان که یکی از شاگردان من فیلیپ سوونن (Ph. Swennen) در رساله ای که در شهر ناپل گذرانده نشان می دهد - مدلل می کند. ایندرا، خدای رعد و جنگ را زرتشت نفی کرده و بیرونش رانده است و بعد از ممنوع داشتن قربانی خونین و حذف هئومه آنچه باقی می ماند رسوم مربوط به آتش، پسر اهورامزدا و مظهر «نظم راستین» است. این کیش در هفت فصل «هفت هات» که به گویشهای گاتایی نوشته شده اما بعد از گاتاهاست تصریح شده است و در آن برای نخستین بار به اصطلاح جمعی امشاسپندان برخورد می کنیم. لیکن بعداً یک فصل هشتم به گویش گاتایی نادرست بر آن افزودند که در آن «هئومه» ستایش شده است. و باز هم دیرتر در اوستای غیر گاتایی «اوستای نوین»، در سرود ۹ مربوط به رسوم قربانی، زرتشت را در حالتی نشان می دهد که گاتاها را می خواند و در همان حال گرد آتش را تمیز می کند و در این وقت است که نوشابه هوم به صورت انسانی بر او ظاهر می شود که به نظر نمی رسد زرتشت او را شناخته باشد زیرا از او می پرسد که کیست و طرف او پاسخ می دهد که «من هوم نیک کردارم که مرگ را دور می کند. پرستش کن مرا چنان که در همه زمانها پهلوانان چنین کرده اند تا پدر تو پوروشسپ».

چنین وانمود شده که زرتشت به این کیش می پیوندند. به نظر من چنین می نماید که این حکایت یک تقلب مذهبی ست و هدف آن توجیه پذیرش مجدد کیش هوم در رسوم آیینی زرتشتی بوده است.

برخی از دانشمندان مدعی شده اند که این بازپذیری در زمان حیات زرتشت عملی شده است اما در این صورت پرسش من از آنان این است: به چه دلیل زرتشت در گاتاها حتی یک کلمه در این خصوص اشاره نمی کند؟ در هر حال بعد از زرتشت است که کیش ایزدان دوباره بازپذیری شده اند از جمله کیش میترا که یکی از ۱۹ یشت یا سرود موجود در اوستای غیر گاتایی به او اختصاص داده شده است. همه این ایزدان به نام مشترک *یَزَت* به معنای سزاوارستایش معرفی شده اند اما باید تصریح کرد که در همه حال «ایزد دانا» از همه بالاتر بوده است. با این همه قدرت اهورا-مزدا از جانبی دیگر در معرض تهدید بوده است. زرتشت چنان که دیدیم در نبرد خود علیه «روح بدکاره» انگرمینیو یا اهریمن چنان تنگاتنگ با «روح نیک کردار» سپتامتینیو پیوند دارد که سرانجام او را با این روان نیک یکی دانسته اند. دورقیب یکدیگر از آن پس ایزد دانا و روح بدکاره بوده اند و از این زمان است که می توان پرسید پدر آنها که بوده است؟

این پرسش، اگر هم به وضوح از سوی زرتشتیان در میان نهاده نشد، اما فیلسوفان یونانی که بعد از افلاطون به موضوع ثنویت (دوالیسم) ایرانی علاقه مند شدند آن را مطرح کردند، از جمله داماسیوس فیلسوف قرن ششم میلادی که اودم اهل «رودس» شاگرد ارسطو از او نقل قولی می کند که جا دارد در این جا بازگویی شود:

«مغ های از نژاد آریمن، چه مکان-فضا (Espace) و چه زمان (Temps) را که از آنها یک خدای نیک و یک ابلیس بد یا به اصطلاح دیگران نخست روشنایی و بعد تاریکی جدا شده اند یک امر ادراک شدنی و یک تمامیت بی پایان می نامند. اما همگی بر سر این نکته توافق دارند که بیندیشند این ثنویت قدرتهای اولیه از یک طبیعت ابتدایی نامتفاوت ریشه گرفته اند. یکی از این قدرتها ارمزد (Ohrmazd) و دیگری اهریمن است.»

بنابراین اهمیت مفهوم زمان "Zurvan"، در نظریه پردازی ایرانی از سده چهارم پیش از میلاد به اثبات رسیده است. بخشی از این نظریه می تواند میراث گذشته «هند و ایرانی» باشد زیرا در هند یک مشابه دارد، اما در همان حال می تواند از نفوذ تمدنهای همسایه بهره برده باشد، از جمله تمدن بابلی و یونانی. در هر حال اهمیت آن در آغاز عصر ساسانی با توجه به این واقعیت انکارناپذیر که وقتی مانی در بازگشت از سوریه مصمم شد دین خود، مانویت (Manichéisme) را در ایران در زمان شاپور اول بپراکند و به این منظور خطابه ها و موعظه ها پیش را به زبان ایرانی ترجمه کرد، اسم خدای اعلا را پذیرفت که این خداوند ارمزد نبود بلکه زوروان یعنی «زمان» بود. اما روحانیت زرتشتی بر ضد آن

چیزی که آن را «الحاد زوروانی» معرفی می کرد، برخاست. متون پهلوی محتوی اصول عقاید زرتشتی در دوران ساسانی تصفیه شدند به منظور آن که هرگونه اثر «الحاد» موصوف از آن بیرون رانده شود، اما در این کار توفیق کامل نیافتند و به همین دلیل محققان و دانشمندان ما توانستند این متون را تقریباً بازسازی کنند. من اثری از این عکس العمل ضد زوروانی را در اسم پارسی یک سیاره یافته ام.

چنان که می دانید غربیان سیارات را بر اساس اسامی خدایان رومی نامگذاری کرده اند، ژوپیتر، مارس، ونوس و غیره که جایگزین هم اسمهای یونانی خود، ژئوس، آرس، افرودیت و دیگران شده اند. در ایران نامگذاری مشابهی صورت گرفته است: ژوپیتر به نام ارمزد، ونوس به نام آناهید. و... لیکن یکی از این سیارات از این قاعده مستثناست و همان است که ما آن را ساتورن می نامیم و در زبان ایرانی، اسم قدیمی بابلی خود *kaimānu* - تلفظ کیوان یعنی «کُند» را حفظ کرده است، زیرا ساتورن (Saturne) که دورترین سیاره شناخته شده در عهد باستان است در واقع به نظر می رسد که کندتر از تمام سیارات دیگر جا به جا می شود، لیکن چرا مثل سیارات دیگر به او اسم یکی از خدایان داده نشده است؟ من این پرسش را با خود در میان گذاشته ام و گمان می کنم پاسخ آن را یافته ام. به قول فرانسویان «خیلی ساده است»: ساتورن در یونانی Kronos با «K» (دهمین حرف الفبای یونانی) نامیده می شد و غالباً با کرونوس (Chronos) به معنای «زمان» اشتباه می شده است؛ و از طرفی ترجمه Chronos در زبان ایرانی زوروان (Zurvan) بوده است. من فکر می کنم که برای پرهیز از بزرگداشت این خدای «الحادی» بوده است که زرتشتیان ارتدکس سیاره ساتورن را به نام غیر خدایی اش «کیوان» محفوظ داشته اند.

کتابهای پهلوی اصل و منشأ ارمزد و اهریمن را به مثابه دو رقیب، یکی روشن و فروزان و دیگری تاریک و سیاه در برابر هم می گذارند که در میان آنها تهیگی و خلأ قرار دارد. گزینشی که در اصل به وسیله دوروان باید به عمل آید فراموش می شود. پرسش مربوط به منشأ ارمزد و اهریمن حتی مطرح نیز نمی شود، پرسشی که ملحدان زوروانی، آیینی که به شدت و رسماً محکوم شده به آن پاسخ می دهند: در کتاب دینکرت (*Denkart*) گفته می شود این مطلب که ارمزد و اهریمن دو برادر از یک پستان واحد بوده اند، نفرت آور است.

اهمیت تاریخی آیین زرتشت را می توان از طریق نفوذی که بر ادیان همسایه اعمال کرده است، به سنجش گذاشت. از زمانهای دور گذشته آگاهی که اسلام پنج نوبت نماز روزانه و اعتقاد به پلی را که ارواح مردگان باید از آن عبور کند - و در زبان اوستایی آن را

Cinvato Poratu و در زبان عربی «الصراط» می نامند - از آیین زرتشت گرفته است. به گمان من باید یک ملاحظه دیگر مربوط به مسائل «آخرالزمان» را نیز در این جا اضافه کرد:

برای بیان این مطلب باید از افسانه شخصیت جمشید (Yima) استفاده کنیم که زرتشت او را به عنوان برپاکننده قربانی حیوانی و کسی که قطعات گوشت گاو را به رعایای خود داده، محکوم کرده است. ماجرای این شخصیت افسانه ای، در یک فصل اوستای غیر گاتایی به تفصیل شرح داده شده است. در افسانه ایرانی، ییما نخستین پادشاه است؛ یک شاه - چوپان Huwarthba Yima Xsaeta، (به پارسی جمشید) ییمای باشکوه، با گله های خوب،

دوران پادشاهی او یک عصر طلایی ست که در پهنه آن نه باد سرد بوده است، نه باد گرم، نه بیماری، نه مرگ. با این همه، پادشاهی او بی نقص نیست. به دفعات، افزایش تعداد انسان و حیوان در آن پدید آمده است. در سه مورد ییما «جمشید» از اهورا - مزدا مأموریت می یابد که زمین را وسعت دهد تا جا برای نسلهای تازه باز شود. بعد می بایستی با تهدید یک زمستان بیش از اندازه سخت مقابله کند؛ خداوند به ییما «جمشید» فرمان داد تا یک پناهگاه وسیع زیرزمینی بسازد، و در آن گونه های مختلف گیاهی، جانوری و انسانی را به منظور محفوظ داشتن آنان از فاجعه گرد بیاورد.

بنابراین ییما یک نوع «نجات دهنده» است و عجیب نیست که نجات دهندگان آینده، کسانی که در هزاره های بعد، حضورشان به جهانیان اعلام می شود و از جمله آن کس که در پایان جهان برای رستاخیز و برآمدن یک دگرگون شده خواهد آمد با همین پادشاه عصر طلایی و همین نوح که از سرزمین سرد استپ ها برخاسته مقایسه شده باشند.

برای اجرای فرمان وسعت دادن زمین، ییمای دارنده گله های خوب، دو وسیله دریافت می کند، یکی از طلا دیگری تزیین شده به طلا، که اسامی خود این وسائل ایجاد مسأله می کند. آن که ابهام کمتر دارد astra «اشتر» است که می توان به «تازیانه» ترجمه کرد: این وسیله مزین به طلا بوده است.

شیء دیگر یکسره از طلاست و «Sutra» نامیده می شود که گاه Sufra نوشته می شود و می توان آن را از ریشه Softan ایرانی شمرد همانند سفتن (سوراخ کردن).

بنابراین Sutra یک شیء «سفته» (سوراخ شده) است، اما کدام شیء؟ در جای دیگر از همین فصل از این شیء نام برده شده است. پناهگاهی که ییما ساخته است به پایان رسیده و اینک باید نطفه های گیاهان، جانوران و نژاد بشری را به آن برد.

نطفه های بشری به هیأت انسانی اند و پادشاه برای هدایت آنها به پناهگاه از Sutra ی طلا استفاده می کند.

این متن از اندک زمانی پیش در متنهای پهلوی و عرب در عبارتهایی که از دایره توجه محققان غربی دور مانده لیکن به وسیله سه پژوهشگر ایرانی معلوم شده اند روشن شده است.^۳

متن اول از «گزیده های Zadsparam» یکی از معروفترین کتب الهیات در زبان پهلوی استخراج شده و در آن در یادآوری روزستاخیز به این عبارت بر می خوریم: «به همان ترتیب که جم (Jamsid) در سورا کومند Surakomand (ترجمه پهلوی Sutra) کرده بود، به همان ترتیب «نجات دهنده» پیروزمند از شیپور (gavdumb - شبیه دم گاو، مترجم - به ایرانی، نفیر) استفاده می کند و خطاب به انسانها فریاد می زند: برخیزید، به همان شکلی در آید که در وقت مردن از خداوند گرفته بودید». موضوع روشن است؛ نجات دهنده نهایی در شیپور می دمد چنان که یما کرده بود.

متن پهلوی دیگر بخشی ست از رساله دینکرد که به وسیله مرحوم تفضلی روشن شده (و من دریافت این دو مقاله فارسی را به او مد یونم): وقتی ضحاک - پادشاه ستمگری که جانشین جمشید نیک شده بود - آگاه می شد که مردی، زنی زیبا یا حیوانی جالب دارد آنها را با سورا کومند زرین جذب می کرد و برده خود می ساخت. (لفظ سورا کومند در این جا به وسیله تفضلی به جای مطلب غیر قابل درک نویسنده Denkart گذاشته شده است - سورا کومند شاید سوراخمند یعنی دارای سوراخ یا سوراخ شده باشد. مترجم).

علاوه بر آن تفضلی یک موازی عرب در کتاب الاحد و الكتاب الطریق (رساله جغرافیا و تاریخ) مقدسی یافته است به این مضمون: «می گویند ضحاک بر هفت اقلیم حکم می راند و در هر جا مستقر شده هفت Masara، هر کدام در یک اقلیم ساخته است و این شیء عبارت از یک Minifaxa ی زرین بوده و هر وقت می خواسته است به سحر و جادو پردازد تا در یک اقلیم، مرگ، بیماری یا قحطی وارد کند در این دستگاه می دمیده است و به هر نسبت که در آن می دمیده آن اقلیم به فاجعه دچار می آمده است؛ و هر دفعه که در یک اقلیم زنی جذاب یا حیوانی زیبا می دیده است در آن اشاره Masara می دمیده است و به سحر و جادو او را جذب می کرده است، و این «اشاره» چه بوده است؟ این لفظ شناخته شده نیست جز آن که معادل آن مین فسخ minifaxa و حدود موضوع معلوم می کند که دستگاهی بوده است که در آن می دمیده اند. تفضلی می گوید «یک دم» می توانیم ایراد کنیم که برای جلب یک زن یا یک حیوان از دم چه کاری ساخته است؟ البته هیچ!

اما از کلمه minfataxā معنای دیگری جز «دم» نیز می توان ادراک کرد. البته minfataxā ای که این معنا {دم} را بدهد نیز وجود دارد لیکن minfataxā ای نیز هست که معنای «نی» (در انگلیسی «blow-pipe») می دهد. می شود پرسید که آیا «مین فخته» ای مورد بحث نیز یک آلت موسیقی نبوده است؟ می شود قبول کرد که با دمیدن در یک شیپور یا در یک فلوت ممکن است زنی یا حیوانی را طلب کرد - درست مثل افسانه آلمانی هاملین (Hamelin) نی نواز که موشها و کودکان را مسحور می کرده است؟ و باز هم قابل درک است که یک نی لبک یا یک تازیانه هر دو ابزار کار یک چوپان باشند و برای بردن مردمان به یک پناهگاه زیرزمینی به کار روند. علاوه بر آن صفت «از طلا» Zaranaēna از سوی باستان شناسان تأیید و تضمین شده و گواه آن نهای طلای گنجینه «استرآباد» است که امروز ناپدید شده، اما همسر من که کارشناس بزرگ ابزار و وسائل موسیقی شرق باستانی بود به من شناسانده است.

Yima، بنابراین به عنوان شاه - چوپان، تازیانه و نی را برای بردن چارپایان خود به سوی فضاها و وسعت یافته زمین و بعد آوردن رعایای خود به سوی پناهگاه زیرزمینی به کار می برده است.

در هند یاما، معادل Yima ی ایرانی ست و می گویند که او نیز از یک فلوت یا نی nādya استفاده می کرده است.

پرسیم که بر سر Sutra ی اوستایی - نی ییما در زبان پهلوی و ایرانی چه آمده است؟ این کلمه، آ (ā) ی آخر خود را از دست داده است چنان که اهورا - مزدا نیز Ohrmazd (ارمزد) شده است؛ و اما در مورد دو حرف بی صدای tr یک موازی در اختیار داریم، اگر روایت های مسافرائی را که در گذشته به شرح احوال Perse (پارس - ایران) پرداخته اند مرور کنید ملاحظه خواهید کرد که در نوشته های آنها زرتشتیان به عنوان گبر (Guebres) معرفی شده اند؛ بعد این اسم در زبان پارسی به gour و در زبان ترکی به gaour برای مشخص کردن غیر مسلمانها تبدیل شده است. در این حال از آن جا که می بینیم لفظ gabr، در فارسی کلمه gour را می دهد، می توان انتظار داشت که کلمه Sutr نیز کلمه Sūr را بدهد؛ و همین کلمه Sūr است که وارد اسم یک آلت موسیقی به نامی سورنای Surnay شده و بانی (نای) یک اسم ترکیبی معادل نادیا nādya ی سانسکریت که همان ابزار موسیقی یاما Yama است تشکیل داده است. سورنای یک قره نی است که در واقع ترکیبی ست از نی و فلوت و این نکته را اسم انگلیسی آن hor-pipe به خوبی توضیح می دهد.

دیگر آن که صور (Sûr) به ما اصل و منشأ یک کلمه عربی توضیح داده نشده را می دهد: کلمه «صور» ده بار در قرآن برای نامیدن شیپوری که روز محشر در آن دمیده می شود (فعل نفخه nafaxa ی مورد اشاره ما در کلام بعد) به کار رفته است: يوم النفخة فی الصور» روزی که در صور دمیده خواهد شد».

گفتم که این کلمه توضیح داده نشده مانده، زیرا چنان که آقای شارل پلا مؤلف لغت نامه بزرگ عرب به من گفته است نه کلمه صوره (شکل، صورت)، نه ریشه Sawara «خم کردن» با توجه به معنایی که دارند نمی توانند در این زمینه به حساب گرفته شوند. آقای پلا در این جا به احتمال یک کلام عاریه شک برده است بدون آن که به عاریه ایرانی آن بیندیشد. اوستا راه حل را به ما می دهد.

سنت مسلمان به ما می گوید که اسرافیل ملک، در این شیپور خواهد دمید و اوست که همیشه آن را بر دهان دارد و در انتظار و آماده اجرای فرمان و اشاره الله. اما گاه جبرئیل ملک است که در شیپور می دمد (مینباتور قرن چهاردهم در بریتیش میوزیوم).

جبرئیل ملک که قرآن را به محمد دیکته کرد در روزگار ما اسم خود را به «قانون جبرئیل» داده است. می دانید «قانون جبرئیل» چیست؟ هیچ کس نمی داند. این قانونی ست که از فرمول مشهور اینشتین در توصیف عالم فراتر است. همان است که اینشتین باقی مانده عمر خود را در جست و جوی آن گذرانده است.

و اما یک گروه انگلیسی که برای رادیو B.B.C. کار می کردند به این فکر افتادند که موضوع را با تکیه بر مفهوم دو قطبی، همان طور که مثلاً در الکتریسیته، قطبهای مثبت و منفی داریم، کشف کنند و مناسب دانستند تا برای این منظور از مورخان ادیان یاری بگیرند. به این ترتیب بود که پیرامون آیین زرتشتی (Zoroastrisme) مرا به مشورت خواندند و پاسخ من این بود که چرا به مانویت (Manichéisme) مراجعه نشود؟ موافقت کردند.

من در زمان معهود نوشته ای در پانزده صفحه برای آنها فرستادم که به اعتراف خودشان از آن خشنود "delighted" شدند اما شش ماه از این ماجرا می گذرد و هنوز خبری به من نرسیده است. عجیب است، نه؟

ایده شیپور روز محشر می تواند به وسیله اعراب از Apocalypse (آخر زمان) «عهد جدید» به عاریت گرفته شده باشد. گمان من آن است که می بایستی از این پس با توجه به شباهت کلامی سور پهلوی و صور عربی، در این جا نیز باز به ایران اندیشید و گفت شیپور اسرائیل ملک، با قرنهای فاصله یادآور شیپور جمشید است.

پیش از این گفته ام که ثنویت (dualisme) زرتشتی یک ثنویت خوشبین گرایانه است زیرا در روز داوری، ارمزد بر اهریمن پیروز خواهد شد و بر جهان دگرگون شده حکم خواهد راند. برخلاف مانویت که «جسم» (تن) را محکوم می کند و آیین بودا (Bouddhisme) که با میل و هوس در جنگ است، آیین زرتشت با هرگونه ریاضت کشی و محرومیت بیگانه است و پاسخ او به زندگی «آری» است.

یادداشتها:

۱- parque: اشاره به هر یک از سه الهه دوزخ (کلوتو، لاشزیس و اثرویوس) در اساطیر.

۲- L. Starr, Querie to the sungod, State Archive of Assyria, IV, 1990, P. XVI:

Samas belu Zabû sa asalluka anna kina apalanni.

۳- احمد تفضلی، مهرداد بهار، شهرام هدایتی.

